

مروری بر اتفاقات تاریخی در مسیر حرکت و تکامل نهضت جنگل

در متن پیش رو به بررسی مسیر اتفاقات و رویدادهای مهمی که به واسطه فعالیت‌ها و مبارزات نهضت جنگل رقم خورد، می‌پردازیم. با توجه به کثرت وقایع، پرداختن به شخصیت‌ها و اتفاقات اجمالی بوده و هدف اصلی در نگارش متن، به دست آوردن یک نگاه کلی به سیر رویدادها و آگاهی نسبت به آنهاست. در متن‌های دیگری که در پرونده نهضت جنگل روی همین سایت بارگذاری خواهد شد، برخی صحنه‌های پررنگ در این نهضت مردمی که شخصیت‌ها و اتفاقاتی تامل‌برانگیز دارند مورد مذاقه و بررسی بیشتر قرار خواهند گرفت.

کوچک، چگونه بزرگ شد

یونس، پسر دوم میرزا بزرگ و متولد محله استاد سرای رشت بود. پدرش از منشیان عبدالوهاب مستوفی بود و بنابراین به ادبیات فارسی تسلط داشت و خط خوش را برای فرزندش به ارث گذاشت. میرزا یونس صرف و نحو آموخت و مقدمات، کمی فقه و اصول خواند، شعر حفظ می‌کرد و گاه، چند بیتی هم میسرود. بعد از چندی به تهران آمد و در مدرسه‌ی محمودیه، علوم دینی خواند. در همین ایام، پایتخت محل نشر افکار نوینی بود که از آزادی سخن می‌گفتند. بیست و شش ساله بود که تب مشروطه خواهی پایتخت را فرا گرفت. همین ایام بود که آزادی خواهان رشت گرد آمدند و طلبه‌ها، «انجمن طلاب» را تأسیس کردند. حال میرزا یونس خبر می‌گرفت و خبر می‌داد از احوال مشروطه خواهان.

وقتی خبر رسید که محمد علی شاه بنای سازگاری با احرار گذاشته، اهالی رشت قشونی ترتیب دادند برای حمایت از مشروطه و آن را روانه پایتخت کردند. یکی از قشونی‌ها میرزا یونس بود. در میانه‌های راه بودند که خبر رسید لیاخوف روسی مجلس را به توپ بسته و محمد علی شاه بی‌منازع جدی، سلطنتش را محکم کرده است. آزادی خواهان زیادی به دار کشیده شده‌اند و زنده هایشان، فراری‌اند. معلوم بود که شاه از دو کانون مهم مشروطه خواهی، آذربایجان و گیلان صرف نظر نخواهد کرد و سرکوب آزادی خواهان آن مناطق را هم در دستور خواهد داشت.

میرزا یونس که کم‌کم وجهه‌ای یافته بود و میراز کوچک خطاب می‌شد، عازم تفلیس شد. اقامت در تفلیس، میرزا کوچک را در جریان تحولات فکری دنیا هم قرار داد. چنین بود که نامه‌ای به «اعضای پریشان انجمن روحانی» فرستاد و از بی‌عملی و بی‌اعتنایی ساکنان وطن به سرنوشت خود نالید: «عصر دیروز قدم زنان به طرف باغ تفلیس می‌رفتم کثرت خیالات و شدت آلام درونی، مرا دچار مالیخولیای عجیبی نمود. با خود گفتم تو را چه یارا که با

ملک الملوک ایران بکاوی. مگر از جنرال‌های دربار نمی‌ترسی، از سردار ایران، یعنی امیر بهادر جنگ نمی‌هراسی؟ از فیلسوفان سلطنتی و سران بی‌سپاه دولتی اندیشناک نیستی؟ پا به اندازه‌ی گلیمت دراز نما. باز کجا، صعوه لاغر کجا؟ [...] در این فکر بودم، ناگهان مادر مصیبت دیده‌ی وطن را مشاهده کردم که با زبان دل می‌گفت هان ای فرزندان ناخلف! حق خود را در روز رستاخیز در محکمه احکم الحاکمین از شما مطالبه خواهیم نمود. اطفال عزیز مرا در تبریز و تهران از دم تیغ گذراندند، همه را هدف گلوله کردند، شما در خانه‌های خود با کمال فراغت به عیش و عشرت مشغول شدید. بروید ای پسران بی‌شرف! می‌دانم عاقبت خاک نیاکان شما، خشت خام کلیساها و میخانه‌های یهود و نصارا خواهند شد. قفقازی را گرفتند، دیدید عبرت نگرفتید، بلوچستان را بردند اعتنا نکردید، ماکو و ارومیه را می‌برند، می‌بینید غیرت نمی‌کنید! شما مستحق این جور و مظالم بلکه مظالمی بدتر و شدیدتر از این هستید. باری شب را نیز دچار همین خولیا بودم. چه شب سختی و چه ساعات مهیب و هولناک! »

پس از چندی به گیلان بازگشت و مدت‌ها مخفیانه زیست. عاشورای ۱۳۲۷ قمری (بهمن ۱۲۸۲ ه. ش) یکی از تجار آزادی خواه و خوشنام تبریزی در رشت به قتل رسید؛ بهانه به دست مخالفان افتاد و درگیری با نیروهای آقابالاخان سردار مشهور به سردار افخم، حاکم منسوب «شاه مشروطه کش» آغاز شد. در نهایت، آقابالاخان به قتل رسید و آزادی خواهان مسرور از پیروزی، قصد عزیمت به تهران کردند. قشون گیلانی تا رسیدن به قزوین، چند بار با هواداران محمد علی شاه درگیر شد و در این رشته جنگ‌ها بود که تهور و جنگاوری میرزا کوچک به اثبات رسید. چنین بود که به عضویت کمیسیون جنگ آزادی خواهان گیلان درآمد و فرماندهی قشون را به او سپردند. در همین سفر بود که با عده دیگری از آزادی خواهان بنام ایران و از جمله ستارخان آشنا شد و همراه او، پایتخت را به تصرف در آورد.

در تهران میزیست که سردار ملی عازم اردبیل شد تا شورش شاهسون‌ها را سرکوب کند. میرزا کوچک به نیروهای ستارخان پیوست اما در موطن خود بیمار شد و نتوانست آنان را همراهی کند. شاه مخلوع که هنوز سودای سلطنت داشت، به حمایت روس‌ها دوباره به ایران بازگشت. این بار به سراغ ترکمن‌ها رفت و تاج و تختش را از آنان طلب کرد. میرزا کوچک نزدیکترین مجاهدان به مهاجمان بود و مشغول جنگ شد. در همین جنگ بود که جراحت شدیدی برداشت و از ادامه کارزار باز ماند. به کنسول‌گری روسیه انتقالش دادند و آنجا پیشنهاد همکاری با شاه را رد کرد. همین جا نخستین اختلاف جدی راویان تاریخ به چشم می‌خورد؛ عده‌ای می‌گویند شاه او را امان داد و از روس‌ها خواست جانش را نجات دهند و عده‌ای دیگر می‌گویند به توصیه شاه بی‌تخت قاجار سوار کشتی روس‌هایش کردند تا در میان آب رهایش کنند. هر چه که بود، میرزا کوچک مجروح به باد کوبه رفت و مداوا شد. به گیلان

باز گشت اما کنسول روس با ادعای ناآرام و نامطلوب بودنش، او را به تبعید فرستاد. میرزا به تهران آمد و دیگر خبر چندانی از او نداریم تا کمی بعد از جنگ بین‌الملل (جهانی) اول.

بازگشت میرزا کوچک به گیلان

با آغاز جنگ جهانی، نیم‌چه دولت مستقر در تهران اعلام بی‌طرفی می‌کند و از دولت‌های متخاصم درگیر جنگ می‌خواهد استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت بشناسند. اما نه در داخل و نه در خارج، کسی اعلام دولت ایران را چندان جدی تلقی نمی‌کند؛ چه آن که جنوب تیول انگلستان و خاک شمال به توبره‌ی روس‌هاست. در این شرایط میرزا کوچک خود را به گیلان می‌رساند. او همچنان مخفیانه زندگی می‌کند اما با معتمدین محلی و آزادی خواهان قدیمی، دیدارهایی صورت می‌دهد. عنوان می‌کند که مصمم به دفاع از رعیت و خاک ایران است و ابایی ندارد که اسلحه دست بگیرد. این ایام گیلانی‌ها در وحشت اشغال تمام عیار سرزمین‌شان توسط روس‌ها به سر می‌بردند و بنابراین عجیب نیست که مشتاق و البته محتاط با میرزا کوچک دست دوستی و همراهی می‌دهند.

تشکیل هیأت اتحاد اسلام، گرفتن اجازه بازگشت میرزا به رشت از کنسول روس توسط دو نفر از روحانیون محلی، و آشنایی با حاج احمد کسمایی، از تجار و ملاکین خوشنام منطقه، نخستین مرحله تشکیل نهضت جنگل است. اتحاد اسلام کانونی بود که برآمده از تلاش‌ها و دغدغه‌های سید جمال الدین اسدآبادی برای متحد کردن مسلمانان جهان بر اساس تعالیم اسلام بود. این فکر و عقیده در کشورهای اسلامی طرفدارانی یافت و در این زمینه سازمان‌هایی نیز به وجود آمدند. درباره وابستگی نهضت جنگل به اتحاد اسلام سخنان فراوانی گفته شده؛ اما به نظر می‌رسد که هیچ سخنی صریح‌تر و روشن‌تر از متن مرام‌نامه نهضت و مطالبی که در این باره در روزنامه جنگل (روزنامه رسمی نهضت) در تاریخ ۱۵ جمادی‌الآخر ۱۳۳۶ انتشار یافته، نیست:

«بلی. ما به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم. ولی باید دانست که طرفدار اتحاد اسلامیم به نام ساده «انما المؤمنون اخوه»^۱ یعنی می‌گوییم در این موقع که تشّت کلمه و اختلاف اسلامیان، مسلمانان را به دست دشمن عمومی ذلیل و زبون کرده نباید برادرکشی کنند و به نام شیعه و سنی و سایر عناوین مذهبی به جان هم افتاده و مجال استفاده به دشمن عمومی بدهند.

و به حکم اینکه ما ایرانی هستیم و مسوول و وظیفه‌دار حفظ این آب و خاک، ایران و وطن مقدس ایرانیان در نظر ما بر تمام بلاد و ممالک اسلامی مقدم است و بعد از موفقیت به انجام وظایف ایرانیته البته برادران اسلامی مادامی

^۱ همانا مومنان برادران یکدیگرند، آیه ۴۹ سوره حجرات

که به وظایف اخوت خود عمل کنند، بر دیگران مقدم خواهند بود و از استقلال ممالک اسلامی خورسند و از تزلزل استقلال خانه‌های مسلمین متأثر می‌شویم، اینست معنی اتحاد اسلامی که ما می‌گوییم. آیا هیچ مسلمانی را شایسته است سرپیچی از این اصل اساسی؟» (روزنامه جنگل، سال ۱۳۳۶ ه. ق، شماره ۳۸، ص ۲ و ۳؛ به نقل از کتاب «نهضت جنگل»، تألیف شاپور رواسانی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۴)

به زودی صحبت‌ها درباره عده‌ای مسلح، به گوش حکمرانان محلی و کنسول روس می‌رسد. چند زد و خورد بین یاران میرزا و تفنگ‌چیان خان‌های منطقه، شهرت «جنگلی‌ها» را افزون می‌کند. جنگ میرزا با سالار شجاع و فائق آمدن بر قوای او، هم آوازه جنگلی‌ها را بر سراسر گیلان می‌کشد و هم به آنان این اعتماد به نفس را می‌دهد که علناً مانور نظامی بدهند و وارد ماسوله شوند. در پایتخت، چهره‌های مشروطه خواهی که هنوز مانده‌اند، از خبرهای گیلان بهت‌زده‌اند؛ نمی‌دانند اتحاد اسلام پوششی برای نفوذ قوای عثمانی به ایران است یا واقعاً هیأتی ملی است. در این شرایط، رهبران هیأت اتحاد اسلام زیرکی به خرج می‌دهند و نمایندگانی را برای مذاکره و جلب حمایت به تهران گسیل می‌کنند. گفته شده نمایندگان جنگل مامور بودند با سلیمان میرزا^۲، مساوات^۳ و مستوفی الممالک^۴ ملاقات کنند. پاسخی که چهره‌های ملی به نمایندگان جنگل دادند، آینه تمام نمای کشوری است که هم به لحاظ سیاسی و اقتصادی ورشکسته است و هم به لحاظ انسانی! «آقایان نامبرده معتقد بودند تشکیلات جنگل به مناسبت تسلط کامل و از آنجایی که نزدیک به سرحد روسیه و معبر قشون روس می‌باشد، مثل انگشت به لانه زنبور فروردن است، خوب است از راه زنجان خودتان را به همدان رسانیده داخل تشکیلات آنجا شوید.»

نمایندگان اعزامی به تهران، بعد از چند روز با سفارت عثمانی هم ارتباط پیدا می‌کنند، با وابسته نظامی عثمانی و افسر آلمانی دیدار می‌کنند و قول تأمین اسلحه و سلاح می‌گیرند. با سقوط کابینه مستوفی در تهران، هم توافقات نمایندگان جنگل با میلیون پایتخت بی نتیجه می‌ماند و هم روس‌ها برای حمله به قوای جنگل جری می‌شوند. چند زد و خورد به پیروزی جنگلی‌ها منجر می‌شود و هیمنه روس‌های تزاری را از بین می‌برد. آنان از طریق دولت

۲ سلیمان میرزا اسکندری (۱۲۵۵ ه. ش تا ۱۳۲۲ ه. ش) از نوادگان عباس میرزای ولیعهد از سال ۱۲۸۵ ه. ش در عرصه سیاسی ایران فعال و شناخته شده بوده‌است. او پایه گذار و رهبر حزب سوسیالیست ایران در دهه ۱۳۰۰ ه. ش و نخستین رئیس حزب توده‌ی ایران در سال ۱۳۲۰ ه. ش بود. در دوره چهارم مجلس شورای ملی، رهبر جناح اقلیت بود. یکی از اولین مشاجره‌های تاریخ مجلس شورای ملی حین نشست رسمی میان او و دکتر محمد مصدق، که در آن زمان وزیر مالیه بود، اتفاق افتاد.

۳ سید محمدرضا مساوات، روزنامه نگار و سیاست‌مدار عصر مشروطه بود. او سردبیر روزنامه مساوات، عضو کمیته انقلاب ملی و نماینده دوره‌های دوم تا پنجم مجلس شورای ملی بود.

۴ میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک (۱۲۵۳ ه. ش تا ۱۳۱۱ ه. ش) دولتمرد ایرانی و شش دوره نخست وزیر ایران در دوره قاجار و رضا شاه بود. او یکی از اولین نفراتی بود که با محمد مصدق قدم اول نظریه ملی شدن صنعت نفت را در سال ۱۲۹۲ ه. ش برداشت.

به حکمرانان محلی فشار می‌آورند و در نتیجه چند جنگ داخلی هم روی می‌دهد. در نهایت با مرگ مفاخر الملک، رئیس نظمیه رشت، در ۲۶ آبان ۱۲۹۵ ه. ش، جنگلی‌ها به عنوان قدرتی بلامنازع در گیلان تثبیت می‌شوند.

در این دوره رهبران هیأت اتحاد اسلام دو ابتکار به خرج می‌دهند که با هر معیاری اقداماتی مترقی و قابل تحسین به شمار می‌رود؛ **نجات گیلان از قحطی^۵ و راه‌اندازی روزنامه جنگل**. بر اثر ورود قشون خارجی به ایران، ارزاق به مصرف لشکریان خارجی می‌رسد و بنابراین از سویی قیمت‌ها به سرعت گران می‌شوند و از سوی دیگر عرضه به شکل چشم‌گیری کاهش می‌یابد. به زودی گزارش‌های متعددی از قحطی در سراسر کشور منتشر می‌شود. عده‌ی زیادی بر اثر کمبود مواد غذایی به کام مرگ فرو می‌روند تا جایی که خیابان‌های تهران، مملو از اجساد مردمی می‌شود که از فرط گرسنگی جان خود را از دست داده‌اند. در این شرایط، گیلان، که میزبان عده‌ی زیادی از مردم گرسنه مناطق اطراف است، به تدبیر هیأت اتحاد اسلام، قحطی را به سلامت از سر می‌گذرانند. ارگان نهضت جنگل، در گزارشی، تعداد فقرا و مساکین رشت و روستاهای اطراف را بالغ بر هفت هزار نفر عنوان می‌کند. برای مدیریت بحران، ابتدا خروج برنج از گیلان ممنوع می‌شود و بعد از اطمینان از کفایت محصول و در پی استمداد چهره‌های موجه ملی، چند بار برنج رهسپار تهران می‌شود. به گفته یکی از پزشکان بیمارستان آمریکایی در تهران با نام جی. دی. فریم جنگلی‌ها با فراهم آوردن سرپناه برای مردم بی‌پناه و کنترل ورود و خروج برنج از شهر رشت، عملیات امداد ترتیب دادند. این عملیات شگفتی این پزشک را برانگیخته بود.

انتشار روزنامه جنگل به عنوان ارگان هیأت اتحاد اسلام، از یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ ه. ق آغاز شد. ذیل لوگو، آمده بود: «این روزنامه فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است. «روزنامه کاملاً «امرسیاسی» را هم مدنظر داشت و در همان شماره نخست توجه خود را به انتخابات مجلس معطوف کرده بود: «انتخابات چهارمین دوره تقنینیه اذهان عموم را به خود جلب و متوجه ساخته است و عن قریب نمایندگان که مسئول حیات و ممات قطعی [احتمالاً ایران‌اند] کرسی‌های پارلمان را اشغال خواهند نمود. در این دوره تقنینیه یا بکلی عرق مرگ به پیشانی این آب و خاک خواهد نشست و یا نسیم حیات به مشام وطن رسیده ...» روزنامه جنگل اخبار داخلی و خارجی را پوشش می‌داد. اوضاع را تحلیل سیاسی می‌کرد، ستون طنز داشت و ستون شعر. در همان شماره اول، ذیل تیتر «قول را فعل لازم است» آمده بود: «چگونه ما یک مشت فلک زدگان آواره از خانمان می‌توانیم به اظهار

^۵ قحطی ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ه. ش (۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ میلادی) قحطی سراسری در ایران بود که تلفات جانی فراوانی را در کشور سبب شد.

دوستی برادران روسی متقاعد شویم در حالی که آن‌ها قادر به جلوگیری از پلئیتیک^۶ دولت مشروطه خود نیستند! « و این زمانی بود که همسایه شمالی در آتش انقلاب می‌سوخت.

ایام برزخ

ها به شمال ایران هم روی. خبراکتبر ۱۹۱۷ م. (۱۲۹۵ ه. ش) است و انقلابیون روسیه، به سرعت در حال پیش‌هایی که به گیلان‌ها و شب‌نامه‌ها و روزنامه‌اند. اعلامیه‌رسد و همه جویای احوالات سیاسی همسایه شمالی‌می‌زنند، رنجبران را حمایت‌رسد حکایت از پیش‌روی گروهی دارد که آزادی خواهند، از دموکراسی حرف می‌می‌رسد که حکومت‌گذارند. چندی بعد خبر می‌ها احترام می‌کنند و به ملل دیگر و علی‌الخصوص همسایه‌می‌های روس برچیده شده است. یک ماه بعد از پیروزی انقلابیون روس، روزنامه دموکراسی برقرار شده و حکومت‌تزار‌ها از دهد که هم‌نشان خوشحالی جنگلی‌های منتشر شده در روزنامه روسکو اسلو^۷، پاسخی می‌جنگل به خبر گوییم ایرانی هستیم. شان در مواجهه با حکومت تازه: «... ما می‌فروپاشی دولت‌تزاری است و هم‌مبین سر درگمی‌گوید با بودن دولت ما شما حق ندارید در خانه باید در مملکت خود به راحتی زندگی کنیم. روسکو اسلو می‌گوییم حیات و استقلال و ملیت ما فدای اغراض خودتان به آسایش زندگی کرده و یا اظهار مالکیت نمائید. ما می‌های بی‌درمان مملکت‌ای از زمامداران شما گردیده، ما می‌گوئیم جمعیت ما برای معالجه دردگیرانه عده‌جهان‌های شما گوید معالجه‌درداند. روسکو اسلو می‌ها را همسایگان مهربان برای ما تهیه کرده‌تشکیل یافته و آن‌درد گوییم اگر مسلح شویم برای مصونیت‌خانه ما و حفاظت‌عرض و ناموس ما است. با مقاصد ما منافی است. ما می‌توانید مسلح شوید که مثل بعضی بی‌شرفان ایرانی نوکری ما را اختیار و به اتفاق گوید وقتی می‌روסקو اسلو می‌گوییم دولت مستبده روسیه به تحریک انگلیس‌غدار در ما، قربانی حرص و طمع بریتانی حق‌کش گردید... ما می‌ها را اسیر تجاوز خود نمود و حکومت فعلی روسیه باید گذشته را جبران اثر اشغال نظامی مملکت ایران، ایرانی‌های حریت‌پرورانه برادران روسی در گوییم آن همه وعده‌کند و مودت و اخوت خود را اعمال‌ابراز نماید... ما می‌گاه گوییم هیچ‌ها ترحم کرده... ما می‌حفظ ملل مظلومه مخصوصاً ایران باید وفا شده و به مظلومی و بیچارگی ایرانی‌ها با دول‌خارج خصوصاً دولت روس در مقام خصومت و خلف‌عهد نبوده بالاخص با دموکراسی روس، همه ایرانی‌دهند وفای‌ها چیزی را که درباره ما محل‌توجه قرار نمی‌نوع صمیمیت را ابراز نموده و خواهد نمود. بر عکس آن به عهد است.»

۶ Politic به معنی سیاست

۷ روزنامه‌ای روسی که در سال ۱۹۸۵ م. افتتاح شده و در مسکو منتشر می‌شد.

این سردرگمی فقط در روزنامه جنگل نبود. جنگ‌های مذهبی در قفقاز هم رهبران نهضت جنگل را گیج کرده بود؛ ارامنه و مسلمانان به جان هم افتاده و خبر می‌رسید که از کشته‌های طرفین، پشته ساخته شده است. میرزا کوچک از طرفی سابقه دوستی و رفاقت با ارامنه قفقاز را داشت و از اندیشه‌های مترقی و انقلابی آنان با خبر بود و از سوی دیگر، یاری مسلمانان را وظیفه خود می‌دانست. دوران تصمیمات سخت آغاز شده بود.

در همین ایام و در سایه کاسته شدن از اقتدار دولت مرکزی از سویی و سردرگمی نظامیان روس در صفحات شمالی از سوی دیگر، جنگلی‌ها قدرت بیشتری یافتند و برای نخستین بار، به صورت رسمی وارد رشت شدند و چنین بود که کنسول انگلیس آنان را یگانه قدرت فائقه در منطقه و «ارباب واقعی گیلان» خواند. حال رهبران نهضت باید برای حل «مسأله» ملاکین و خوانین ظالم^۸ فکری کنند و تکلیف دهقانان مظلوم را (به عنوان بدنه اصلی نیروهای نظامی جنگل) روشن کنند؛ اما سرعت تحولات مانع تصمیم‌گیری جدی در این زمینه است. مسأله دیگر پیش پای رهبران نهضت، شیوهی تقسیم «قدرت» است که تازه به دست آمده و هر روز بیشتر می‌شود. با همه گرفتاری‌ها، هیأت اتحاد اسلام از گسترش خود باز نمی‌ماند و در همین مقطع نمایندگان به مازندران، ترکمن صحرا و خلخال و قزوین ارسال می‌کند تا اهالی آن جا را نیز با خود همراه کند.

از موفقیت‌های بزرگ این دوره، توافق با روس‌ها برای خروج بی دردسر از شهرهای شمالی است. ارتش پاشیده روس^۹ که تا قبل از گیلان، به هر جا رسید به غارت و ویرانی‌اش همت کرد، با جنگلی‌ها توافق نمود که دسته دسته از شهر عبور کند، خود را به انزلی برساند و ایران را ترک گوید. نخستین تماس‌ها با بلشویک‌ها نیز در این دوره صورت گرفت.

جا به جایی دشمن و نخستین شکست

^۸ یکی از انگیزه‌های مهم در شکل‌گیری نهضت جنگل مقابله با استبداد داخلی بود که نه تنها از جانب دولت حاکم قاجار بلکه در ارتباط زمین‌داران و تجار بزرگ با کشاورزان، روستاییان و اقشار محروم جامعه نیز به چشم می‌خورد.

^۹ منظور ارتش روسیه تزاری است که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. و برچیده شدن امپراطوری روسیه، میبایست ایران را ترک کرده و به روسیه بازمی‌گشت.

انگلستان گرچه درگیر جنگ^{۱۰} است اما هنوز تسلط خود بر نقشه منابع نفتی جهان را از دست نداده؛ می‌داند قفقاز، دروازه ایران و هند است و سفره‌های نفتی دارد. نیز این که ارتش مضمحل روسیه را یارای مقابله با ارتش متحد آلمان و عثمانی نیست. آنان به سرعت دست به تهیه طرح و برنامه برای تسلط بر قفقاز می‌زنند. در همین احوال زمزمه‌هایی به گوش میرزا کوچک می‌رسد که انگلیس در حال تدارک «پلیس شمال» است تا این منطقه را از چنگ رقیب سنتی خود، روسیه، درآورد. انگلیس‌ها نخست تماس‌هایی با نیروهای نزدیک به هیأت اتحاد اسلام برقرار کردند و چون پاسخ شنیدند که میرزا به هیچ روی به آنان اعتماد ندارد، سیاستی دیگر پیش گرفتند؛ حرکت پشت سر روس‌های سفید (ارتشی که در حال برگشت به روسیه است) و ورود به گیلان.

دستگیر کردن اوکشات، رئیس بانک شاهی و مک لارن، کنسول انگلیس در رشت، نخستین واکنش جنگلی‌ها به تحرکات انگلیسی‌ها بود. اما انگلیسی‌ها متقابلاً دست به عملیاتی پیچیده زدند که کارگزار اصلی‌اش ژنرال پیچراخف روس بود. پیچراخف مصمم بود که با حمله به باکو، حزب تازه به قدرت رسیده بلشویک در این منطقه را در هم بکوبد. او از حمایت مالی انگلستان بهره برد و توانست به لشکر شکست خورده‌اش، سروسامانی بدهد.

در پیچیدگی عملیات انگلیس همین بس که پیچراخف ضد انقلاب و شائومیان بلشویک در مخالفت با جنگلی‌ها به نقطه نظر مشترک رسیدند؛ انگلیس‌ها توانسته بودند بلشویک‌های باکو را نسبت به خطر تسلط ترک‌های مسلمان و در نتیجه تجزیه روسیه، حساس کنند و احساسات ملی آنان را برانگیزند. هم زمان چند بار نمایندگانی به گیلان فرستادند تا با تعریف قصه‌هایی از مواضع همدلانه سفارت انگلیس در ماجرای مشروطه، جنگلی‌ها را نسبت به «نیت خیر و اسلام‌خواهانه» امپراتوری خوش‌بین سازند. تطمیع در کنار تهدید، ابزار دیگر آنان بود. پیشنهاد حمایت از میرزا در برقراری یک دولت ملی در تهران و پرداخت ۵۰۰ هزار تومان به عنوان حق عبور از منطقه از جمله طرح‌های خرید رهبر نهضت جنگل بود. با این حال میرزا کوچک خان چند بار در مذاکره با نمایندگان اعزامی روس و انگلیس، به صراحت گفت: «قشون روسیه می‌توانند از گیلان عبور کنند و به کشور خود بازگردند اما انگلیسی‌ها نه. آنان کاری در ایران ندارند و اگر می‌خواهند به روسیه بروند، باید مسیر دیگری بیابند.» جالب بود که کمیته انقلابی نظامی انزلی به رهبری چیلیاپین هم اولتیماتومی برای میرزا صادر می‌کند و ضمن متهم کردن قوای جنگل به راهزنی، پنج روز به ایشان فرصت می‌دهد که راه را بر قوای پیچراخف باز کنند.

میرزا برای نشان دادن حسن نیت، در ۲۲ خرداد ۱۲۹۷ م. دستور آزادی اوکشات و مک لارن را صادر کرد؛ اما یک روز بعد ستون نظامیان روس و انگلیس با جنگلی‌های مستقر در منجیل درگیر شد و پس از مدت کوتاهی آنان را تار و مار کرد. جنگ آغاز شده بود.

هوایم‌های بمب افکن، مسلسل‌های سنگین و خودروهای زره پوش به مصاف سربازانی آمد که عمده ساز و برگشان عبارت بود از تفنگ شکاری، احيانا شمشیر یا خنجر و یک اسب. اگر جنگلی‌ها به جنگ چریکی رو نمی‌آوردند، پیش روی نظامیان روس و انگلیس سریع‌تر بود. چنین بود که زد و خورد حدود ۲ ماه به طول انجامید تا در نهایت، به سود مهاجمین به پایان رسید. طبق یک توافق نامه، جنگلی‌ها از جاده انزلی قزوین فاصله می‌گرفتند. رشت را تخلیه می‌کردند و مانع رسیدن آذوقه به قشون روس و انگلیس نمی‌شدند. در مقابل مهاجمان نیز تعهد کردند خود برای تأمین آذوقه اقدام نکنند، در امور داخلی ایران (به شرط آن که با کشور دیگری پیمان ضد انگلیس نبندد) دخالت نکنند و با برنامه‌های اتحاد اسلام، مادامی که بر ضد منافع این کشور نباشد، مخالفت نوزند.

متعاقب این پیروزی نظامی، بلشویک‌های باکو هم شکست خوردند. این قضیه، شرایط را برای سلطه انگلستان هموارتر نمود. چند روز بعد وثوق الدوله، که گرایشش به انگلستان مشهور بود، در تهران به قدرت رسید و کابینه‌اش را به شاه نوجوان (احمد شاه) معرفی کرد. این نخستین شکست آشکار جنگل و چندمین شکست پیاپی میلیون ایران بود.

جبهه‌های جدید و جدایی

شکست صاحب ندارد؛ این نخستین بار بود که پس از ۴ سال جنگلی‌ها یک شکست آشکار نظامی را تجربه می‌کردند. آنان البته در جبهه سیاسی، مجبور کردن دولت امپراتوری انگلستان به مذاکره با خود را یک پیروزی تلقی می‌کردند اما این فقط برای نشر عمومی مناسب بود و جبهه در حال شکاف رهبران را سودی نمی‌بخشید. در همین احوال انگلیسی‌ها فشار دو جانبه‌ای را به دولت وثوق در تهران و نمایندگان اتحاد اسلام در گیلان وارد آوردند تا به مذاکره با هم و ترک مخاصمه بنشینند. در واقع آنان به درستی دریافته بودند پس از توافق با روس و انگلیس، کنار آمدن با دولت مرکزی، تیر آخر به حیثیت جنگلی‌ها خواهد بود. خودسری جنگلی‌ها و بی‌اعتنایی‌شان به نیروهای انگلیس و نادیده گرفتن آنان، به فشار بیشتر انگلستان به دولت تهران و رهبران ناراضی هیأت اتحاد اسلام منجر شد.

وضع مالیات ۱۰ درصدی (عشریه) توسط جنگلی‌ها بهانه را به دست دولت وثوق، عمال انگلستان و ملاکین و خوانین ناراضی محلی داد تا جبهه واحدی علیه جنگل تشکیل دهند. با افزایش فشارها، مشخص شد حاج احمد

کسمایی دیگر مانند سابق به میرزا و مرامش اعتقاد ندارد. فشار از طریق برادر، شیخ محمود، و برادر زن، حاجی بحرالعلومی از روحانیون زمین‌دار و با نفوذ منطقه، بر حاج احمد افزایش یافت. او در واقع پشتیبانی لجستیکی نهضت جنگل را بر عهده داشت و جدایی‌اش از میرزا، ضربه مهلکی به آن وارد می‌کرد. در همین حال عمال انگلستان در رشت، فشار بر جنگلی‌ها را افزایش دادند و از جمله آنان را از عبور و مرور از جاده‌های اصلی گیلان بازداشتند. فشارها بالاخره به ثمر نشست و حاج احمد با دریافت امان‌نامه‌ای از دولت و ثوق، عملاً از جنبش جنگل جدا شد.^{۱۱}

در همین حال، میرزا کوچک در چند جلسه مذاکره و سخنرانی در جمع یاران، به شدت علیه دولت موضع گرفت و انگلستان را مطمئن کرد که با او به نتیجه‌ای نخواهند رسید. سرسختی میرزا از سویی و ترک نهضت از سوی حاج احمد از سوی دیگر، انگلیسی‌ها را که تا کنون با جنگل در حال مماشات بودند، بر آن داشت که با صدور اولتیماتومی خطاب به «اتباع شورشی» آنان را به مصالحه با دولت مرکزی فراخوانند. بهره‌گیری از تبلیغات وسیع بر ضد جنگلی‌ها، شوراندن روحانیون محلی علیه آنان، تبلیغ روی ریزش نیروها و مانورهای نظامی در شهرهای بزرگ گیلان بخشی از عملیات روانی انگلستان بود که نتیجه هم داد و تعداد بیشتری از نیروهای میرزا را به تسلیم واداشت.

انگلستان حال رسماً به قوای جنگل اعلام جنگ کرد و بنابراین میرزا و یاران باقی مانده به سمت شرق تنکابن، به حرکت درآمدند. اندک یاران مانده میرزا و خودش به محل استقرار دکتر حشمت، یکی دیگر از رهبران نهضت، رفتند.

میرزا در این جا به سخنرانی پرداخت و به نوعی بیعت را از یارانش برداشت. منطق کوچک خان این بود که انگلستان فقط در پی اوست و یارانش در صورت تسلیم در امان خواهند بود. به این ترتیب، دکتر حشمت هم از ادامه مبارزه استنکاف و خود را تسلیم کرد. با وجود امان‌نامه‌ای که به دکتر حشمت داده شده بود، بلافاصله بعد از تسلیم شدن، وی را زندانی و بعد از مدتی اعدام کردند. فقدان دکتر حشمت درد عمیقی بر جان میرزا و همراهانش بود؛ چرا که او انسانی شریف و از جمله افراد تأثیرگذار در نهضت بود.

^{۱۱} بعد از تسلیم شدن، بر خلاف وعده‌ای که برای در امان بودن به او داده شده بود، دستگیر و زندانی شده اموالش در کسما تاراج شد. گفته می‌شود وی بین تهران و گیلان در آوارگی زندگی می‌کرد و سرانجام در فقر و در حالی که نابینا شده بود، درگذشت.

حملات چند جانبه به میرزا ادامه یافت تا جایی که انگلیسی‌ها مطمئن شدند او یا تسلیم می‌شود یا به مازندران می‌رود و یا خود را به تهران می‌رساند؛ به هر حال خطرش رفع شده و نیروهای مازاد انگلستان می‌توانند گیلان را ترک گویند. نهضت جنگل تاریک‌ترین دوره حیات خود را سپری می‌کرد.

امیدهای تازه

نیروی چندانی برای میرزا باقی نمانده بود اما آنان که بودند وفادارانی ناب بودند چه آن که مشخص بود مالی و جاهی نصیب نمی‌برند. طی دو ماه، گرچه میرزا زخم زبان هم می‌شنید، اما بیشتر با استقبال روستاییانی مواجه می‌شد که خبرش را شنیده بودند. او توانست خود را بازسازی کند و قوای پنجاه نفره‌ای از نیروهای نظامی نسبتاً ورزیده را گرد آورد. اینان باز چون سال‌های اولیه نهضت، به زد و خوردهای گاه و بیگاه با ماموران دولتی می‌پرداختند.

هم زمان با این تحولات، بلشویک‌ها در سراسر روسیه قدرت می‌یافتند. آنان توانستند در مدتی کوتاه، عناصر ناراضی و البته توانمند «پرولتاری» (طبقه کارگر) گرج، ترک، فارس و ... را شناسایی کنند و به کمک اینان به سرعت تبلیغات ضد امپریالیستی گسترده‌ای در منطقه به راه اندازند. جریحه دار شدن غرور ملی ایرانیان در پی انتشار مفاد قرارداد ۱۹۱۹ م.^{۱۲} بین دولت وثوق و انگلستان زمینه را برای گسترده شدن احساسات ضد انگلیسی در سراسر کشور فراهم کرده بود.

به زودی حزب «اجتماعیون عامیون» که از گذشته ارتباط نزدیکی با عناصر رادیکال قفقاز داشت، احیا شد و شعب خود را در کل آذربایجان، غرب گیلان و حتی تهران گسترده. مقدمات «انقلاب جهانی» در حال فراهم آمدن بود و نمی‌شد ایران را نادیده گرفت: «هنگامی که گاردهای سرخ (نیروهای ارتش روسیه بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م.) عشق آباد را گرفتند، شوروی‌ها با همدردی برادرانه دست یاری به سوی شما دراز کردند تا در جنگ با دشمن به شما کمک کنند. افغانستان برای جنگ علیه انگلیسیان پیشاپیش به انقلاب پیوسته است. هند در حال بیدار شدن است، ترکیه در حال انقلاب است! شما که به ورطه تحقیر افتاده‌اید، باید خود را برای یک جنگ بزرگ آماده کنید تا بتوانیم جبهه واحدی تشکیل دهیم و دشمن را شکست دهیم.»

^{۱۲} در ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ ه.ش (۹ اوت ۱۹۱۹ م.) قراردادی میان دولت‌های ایران و بریتانیا بسته شد که وثوق‌الدوله نقشی مهم و تعیین کننده در انعقاد آن داشت. این قرارداد عملاً انگلستان را در امور داخلی ایران کاملاً مختار ساخته و مانع مداخله‌ی سایر قدرت‌ها به جز خودش می‌شد.

انقلاب به نیروهای انقلابی نیاز داشت و کدام نیروی انقلابی در سراسر منطقه، به ورزیدگی و چالاکی و تجربه جنگلی‌ها یافت می‌شد؟ چنین بود که بلشویک‌ها بیش از پیش متوجه جنگل و جنگلی‌ها شدند. شلیک چند توپ از کشتی نیروی دریایی شوروی به انزلی در نیم روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ه. ش شرایط دیگری برای جنگلی‌ها رقم زد. بلشویک‌ها چنین تصور می‌کردند که ایران «نخستین کشور شرقی خواهد بود که پرچم سرخ انقلاب سوسیالیستی را بر فراز ویرانه‌های سلطنت به اهتزاز در خواهد آورد.» نامه‌نگاری با میرزا در دستور کار قرار گرفت و (بعدها مشخص شد که) با هدایت استالین، مسئولیت کمیساریای امور ملیت‌ها، از نهضت جنگل و رهبر آن میرزا کوچک تجلیل به عمل آمد.

میرزا که شرایط را برای سازمان دهی دوباره مخالفان استبداد و استعمار آماده می‌دید، به انحای مختلف از انقلابیون تازه به قدرت رسیده درخواست کمک و اعلام کرد حاضر است مبلغ تسلیحات و آموزش‌های نظامی را هم بپردازد. در عوض بلشویک‌ها که برای انقلاب جهانی بی تاب بودند، به میرزا پیشنهاد کردند ارتشی ۶۰ هزار نفره را تحت فرمان بگیرد و به تهران بتازد. میرزا در رد این پیشنهاد، استدلال جالبی کرد: «بعد باید دو برابر این تعداد از انگلستان نیرو بگیرم تا شما را از ایران بیرون کنم!»

مرام اجتماعی و جمهوری شورایی

میرزا کوچک که «رفیق عزیز»^{۱۳} خوانده می‌شد، بارها مورد خطاب فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی حکومت جدید روسیه قرار می‌گرفت و به همکاری دعوت می‌شد. روس‌های سرخ با تجلیل از فداکاری‌های میرزا، آمادگی خود را برای کمک به او اعلام می‌کردند و این برای جنبشی که به واسطه نداشتن امکانات شکسته بود، پیشنهاد اغواکننده‌ای به حساب می‌آمد. از آن سو، عقیده‌های سوسیالیستی، که مرام اجتماعی ترجمه شده بود، به سرعت مورد توجه و اقبال مردم قرار گرفت تا آن جا که روزنامه‌ها شروع به تحلیل سرچشمه‌های مشترک اسلام و سوسیالیسم کردند. عنوان شده حتی در مواردی، لنین با پیامبران الهی مقایسه می‌شد. شعارهای برابری در منطقه‌ای که همواره روابط نابرابر بین ملاکین و ودهقانان وجود داشت، جذابیت بیشتری می‌یافت و میرزا در این شرایط باید راه خود را انتخاب می‌کرد.

پس از اشغال انزلی توسط ناوگان راسکولنیکف، قرار شد میرزا با مقامات بلشویک در آن شهر دیدار کند؛ استقبال پر شور اهالی از میرزا و همراهانش، نشان می‌داد بر خلاف تصور انگلیسی‌ها و بسیار بیشتر از برآورد روس‌ها،

^{۱۳} مطابق با روحیه و باورهایی که در احزاب گوناگون کمونیست معمول بود، از واژه «رفیق» برای بیان هم نظری و دوستی، همکاری، برادری و برابری و نداشتن هیچ برتری در تعامل استفاده میشد.

جنگلی‌ها نزد مردم گیلان محبوب‌اند. چند جلسه مذاکره برگزار شد و در نهایت توافقی به امضای طرفین رسید که مهمترین بندهایش عبارت بود از «اصول کمونیستی مربوط به حق مالکیت^{۱۴} اجرا نخواهد شد و تبلیغات کمونیستی در گیلان ممنوع خواهد بود. یک رژیم جمهوری انقلابی موقت برقرار خواهد شد. شوروی در امور دولت انقلابی که مسئولیت امور را به تنهایی بر عهده دارد مداخله نمی‌کند. افزون بر نیروهای موجود در گیلان دولت شوروی بدون اجازه دولت نیروی نظامی وارد ایران نخواهد کرد.»

چند روز بعد و باز در میان استقبال پرشور مردم، میرزا وارد رشت شد و در جمع مردم در سبزه میدان، از نور خیره‌کننده‌ای که در روسیه درخشیدن گرفته سخن گفت و از لزوم اتحاد با روسیه شورایی. چند روز بعد، بیانیه‌ای با عنوان «فریاد مظلوم ملت ایران از حلقوم فدائیان جنگل» منتشر شد که در آن، ضمن گزارشی کوتاه از جنایات مستبدین داخلی و ظلم دولت‌های خارجی و به ویژه نکوهش سنگین قرارداد ۱۹۱۹، آمده بود: «... ولی خدای قادر که هیچ گاه بندگان خود را از نظر رأفت دور نداشته و راضی نخواهد شد که ودایع او تا ابد اسیر چنگال قهر ستمکاران گردند، دست قهرمانان عدالت خواه روسیه را از آستین انتقام بیرون آورد، عقیده سوسیالیستی و رفع ظلم دشمنان بشری را توسعه داد. باز هم وقت و موقع استفاده ظلم دیده‌های ایرانی و قوای ملی جنگل که ذخیره همه احرار ایران است فرا رسید...» فراز پایانی این بیانیه، رسماً از تشکیل جمهوری شورایی در ایران پرده برمی‌داشت: «جمعیت انقلاب سرخ ایران آمال خود را تحت مواد ذیل که برای عملی کردن آن با تمام قوا کوشش خواهد نمود، اعلان می‌کند: ۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می‌کند. ۲- حکومت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را بشارت می‌دهد. ۳- هر نوع قرارداد و معاهده که دولت ایران قدیم و جدید با هر دولتی منعقد کرده، لغو و باطل می‌داند. ۴- حکومت جمهوری همه اقوام بشر را بلا تفاوت و با این آمال شریک دانسته و درباره آن‌ها به تساوی رفتار کرده و حفظ شعائر اسلامی را نیز از فرائض می‌داند.»

یک روز بعد، کمیته انقلاب اعضای هیأت دولت جمهوری شورایی را اعلام کرد. در این هیأت، میرزا کوچک سر کمیسر و کمیسر جنگ بود. ابوالقاسم فخرایی کمیسر تجارت، نصرالله رضا کمیسر پست و تلفن و محمد علی خمایی کمیسر قوائد عامه. جنگلی‌ها که حال به قامت کمیته انقلاب درآمده بودند، نامه‌ای هم به لنین^{۱۵} نوشتند

۱۴ از جمله این اصول می‌توان به تولید جمعی (غیر بازاری) و مالکیت اشتراکی و مخالفت با مالکیت خصوصی اشاره کرد.

۱۵ ولادیمیر ایلیچ اولیانوف، معروف به ولادیمیر لنین، انقلابی، سیاستمدار و نظریه‌پرداز سیاسی اهل روسیه و نخستین رهبر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ م. بود.

و از او و انترناسیونالیسم سوم (مجموعه احزاب انقلابی سوسیالیستی) تقاضا کردند برای رهایی از یوغ ستمگران انگلیس، به همه ملل ضعیف و ستمدیده به ویژه ایرانیان کمک کنند.

انقلابی واقعی انقلابی قلابی

یک هفته بیشتر از قوانین انزلی نگذشته بود که بر خلاف توافقات اولیه، تبلیغات کمونیستی در گیلان با شدتی عجیب آغاز شد. بافت مذهبی و ساختار اقتصادی روستاهای گیلان هیچ یک از وجوه تبلیغات کمونیستی را نمی‌پذیرفت. چنین بود که به زودی زمره‌های مخالف با مرام اجتماعیون بلند شد. جالب بود که ملاکین و روحانیون مرتجع که تا چندی پیش، همراه و همکار بریتانیا در سرکوب میرزا بودند، حال از او می‌خواستند مانع دست‌اندازی بی‌دین‌ها به اموال و املاک آنان شود. در همین حال در پایتخت، چهره‌ای ملی اما ضعیف چون مشیرالدوله که دولت را تشکیل داده بود، به تحریک انگلستان در حال گرفتن فتوای مخالفت بلشویسم و اسلام بود. عمده هدف انگلیس در آن مقطع از طرح این موضوع، تضعیف جنبش جنگل بود که هم وجهه ملی‌اش، هم ارتباطات گسترده خارجی‌اش، هم توان رزم‌آوری‌اش و وهم قابلیت مذاکره و گفت و گوی رهبران آن را به یک پتانسیل قوی برای برقراری یک نظام ملی در سراسر ایران بدل می‌کرد.

در این شرایط، باز به سرعت در میان رهبران جنبش جنگل اختلاف افتاد؛ برخی کاملاً به سمت بلشویک‌ها چرخیدند، برخی میانه را گرفتند و برخی به ضدیت با آنان پرداختند. احسان الله خان^{۱۶} جزء دسته اول، خالو قربان^{۱۷} تا مدتی جز دسته دوم و میرزا کوچک جزء دسته سوم بودند. روس‌ها هم به دو دسته تقسیم شده بودند؛

۱۶ احسان‌الله خان دوستدار ملقب به «رفیق سرخ» سیاستمدار انقلابی ایرانی بود. او دومین چهره برجسته جنبش جنگل و رهبر جناح رادیکال آن و از جمله مجاهدین صدر مشروطه بود که در سال ۱۲۸۸ ه.ش در فتح تهران و برانداختن استبداد صغیر محمدعلی‌شاه مشارکت کرد. او مدتی بعد به کمیته مجازات پیوست اما پس از مدتی به گیلان گریخت و در آستانه انقلاب اکتبر به میرزا کوچک خان پیوست. وی اختلاف نظرهای متعددی در نحوه تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌ها و تعاملات با دولت‌های شوروی و انگلستان و دولت مرکزی ایران با میرزا کوچک خان داشت و گفته می‌شود بعدها در شکل‌گیری کودتا علیه میرزا کوچک خان همکاری داشت. خروج او از جمع یاران میرزا و پیوستنش به شوروی در تضعیف نهضت جنگل تأثیرگذار بود. پس از جدا شدن از نهضت جنگل به شوروی پناه برد و سال‌ها در این کشور زندگی کرد؛ هرچند که به تدریج بنا به سیاست‌های دولت شوروی به انزوا برده شد و بعدها در روند تصفیه‌هایی که دولت استالین در پیش گرفت به اتهامات مختلفی از جمله عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران و طرفداری از فاشیسم، به اعدام محکوم شد؛ او هیچ وقت این اتهامات را نپذیرفت. سال‌ها بعد و پس از مرگ استالین از او و سایر کسانی که در دوران تصفیه‌های استالینی به جرم خیانت اعدام شده بودند، اعلام برائت شد.

۱۷ خالو قربان از شورشیان دوره رضاخان سردار سپه و از نزدیکان میرزا کوچک جنگلی بود. در نهضت جنگل با نیروهایش به میرزا کوچک جنگلی پیوست. گرچه از علم و دانش سیاسی بهره‌ای کافی نداشت، به سبب قابلیت‌های عمدتاً نظامی‌اش از اعضای مهم رهبری نهضت جنگل بود. تا هنگام وقوع کودتای سرخ، وی به میرزا کوچک وفادار ماند. پس از کودتای کمونیست‌های نهضت

دسته‌ای انقلابی و دسته‌ای محافظه کار - کمونیست. گروه اول اعتقاد داشت که به هر وسیله‌ای باید مقدمات انقلاب را فراهم کرد اما دسته دوم، که یکی از اعضای برجسته‌اش اورژونکیدزه، از آشنایان قدیمی کوچک خان بود، اعتقاد داشت که نیروهای محلی آشنایی بیشتری با وضعیت کشور دارند و بنابراین وقتی آنان می‌گویند زمینه برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نیست، باید به آن اعتنا کرد.

در نشست انقلابیون سرخ در انزلی، مسأله زمین به یکی از نکات اختلاف دو جناح بدل شد. سلسله اتفاقات بعدی، شامل خلع سلاح قزاق‌های دولت مرکزی، مصادره زمین‌های سپهدار اعظم و شایعه تصرف زمین‌های همه ملاکین بزرگ نشان می‌داد در دوطرف ماجرا، گروه رادیکال‌تر دست بالا را پیدا کرده است و بنابراین عجیب نبود که میرزا در اعتراض، ابتدا نمایندگانی را به باکو بفرستد و سپس خود رشت را ترک کند. چند روز بعد سرخ‌ها در کودتایی بدون خونریزی، میرزا و هوادارانش را از دولت انقلابی گنار گذاردند. دولت جدید می‌خواست ارتش سرخ ایران را سامان داده به سوی پایتخت حرکت کند، فتودالیسم را ملغی کند و زمین‌های ملاکین بزرگ را پس از مصادره در اختیار دهقانان قرار دهد و نیازهای رنجبران شهری روستایی را تأمین کند.

میرزا که امیدهای خود را یک بار دیگر رفته می‌دید، دست به دامان رهبران انقلابی مسکو شد تا انقلاب خود را نجات بخشد. او در همین احوال پیشنهاد مشیرالدوله مبنی بر والی‌گری کل بلوکات شمالی را هم رد کرده و گفته بود: «تا قاجارها بر سر کار باشند، فلاکت مردم این سرزمین تمام نمی‌شود.» همه امیدش به تشکیل جمهوری بود که آن هم واهی می‌نمود. حال باید همه توان خود را مصروف نجات انقلاب می‌کرد. گائوک^{۱۸}، دوست آلمانی وفادارش، را به مسکو فرستاد تا شرح مآووقع بدهند، ضمناً تلگرامی هم برای لنین فرستاد تا بگوید چرا شیوه

جنگل که به تصرف رشت انجامید، خالو قربان به کودتاچیان پیوست و با میرزا کوچک به مخالفت برخاست. وی در کمیته انقلاب دولت کودتا، کمیسر جنگ شد. پس از پایان دوران قدرت کودتاچیان، خالو قربان همانند یارانش بار دیگر به میرزا کوچک روی آورد. اما با حمله نیروهای حکومت مرکزی به گیلان به فرماندهی رضاخان سردار سپه در ۱۳۰۰ش، خالو قربان خود را تسلیم رضاخان کرد و مورد عفو او قرار گرفت و به درجه سرهنگی رسید. از آن هنگام، وی در زمره نیروهای وفادار تحت فرمان رضاخان بود. وی پس از مرگ میرزا کوچک خان سر بریده او را به تهران نزد رضا خان برد.

^{۱۸} در روز ورود ارتش سرخ به ایران (۲۰ اردیبهشت ۱۲۹۹ ه.ش) گائوک (که آلمانی بود و بعدها نام ایرانی هوشنگ را برای خود برگزید) نیز به عنوان مترجم با فرماندهان آن وارد ایران شد و در رشت به عضویت کمیته مرکزی انقلابی دولت شوروی ایران انتخاب گردید. هنگامی که میرزا کوچک‌خان و یارانش از رشت خارج شده و در جنگل‌های فومنات موضع گرفتند، گائوک از روس‌ها جدا شد و به میرزا کوچک‌خان پیوست. هوشنگ، چنان مجذوب شخصیت کوچک‌خان شد که از بازگشت به روسیه خودداری کرد و در شمار یکی از یاران نزدیک رهبر جنگلی درآمد. کوچک‌خان او و میرصالح مظفرزاده را در اوت ۱۹۲۰ (مرداد ۱۲۹۹) به مسکو فرستاد تا با لنین درباره اختلاف با رهبران حزب کمونیست ایران مذاکره کنند. در آن هنگام گائوک شرح مذاکرات را هر روز یادداشت می‌کرد. وی از همراهی با میرزا کوچک‌خان دست نکشید و تا واپسین دم حیات در کنار کوچک‌خان ماند و همراه او بر اثر سرما در مسیر خلخال جان سپرد.

بلشویک‌های حاضر در گیلان به شکست انقلاب منتهی خواهد شد. شاید باید برای لنین می‌نوشت که انقلابیون تازه به قدرت رسیده، حتی اسب و قاطر همزم کشان جنگل را به عنوان ابزار سرمایه، مصادره کرده‌اند!

میرزا حال با دو دسته خبر مخالفان مواجه بود که سعی داشتند چهره او را مکدر کنند؛ شایعاتی که از تهران و بدون تردید با هدایت انگلیسی‌ها انتشار می‌یافت و دلایل اختلاف او با بلشویک‌ها را تقسیم قدرت و ثروت عنوان می‌کرد و دسته دیگر تحلیل‌ها و خبرهایی بود که کمونیست‌های کودتاگر منتشر می‌کردند و میرزا در آن، تضعیف‌کننده انقلاب و آلت دست سرمایه داری خوانده می‌شد. اما از این حسرت بارت‌تر، جدایی قطعی یاران پیشین بود. این بار خالو قربان و احسان الله خان از میرزا جدا شدند. حالا علاوه بر عمال انگلیسی، بلشویک‌ها هم می‌خواستند میرزا را از راه بردارند.

مذاکرات سیاسی و پایان کار میرزا

به زودی دولت مشیرالدوله هم سقوط کرد تا کمترین امیدی به وساطت نیروهای موجه ملی باقی نماند. کمی بعد، کودتایی به رهبری سیاسی سید ضیاء الدین طباطبایی، که به انگلیس دوستی شهره بود، و رهبری نظامی رضا خان میرپنج، در سال ۱۲۹۹ ه. ش تحولات سیاسی را شتاب داد. مقامات روسیه شورایی در همین حال در حال مذاکره با انگلستان و دولت مرکزی بودند و در نهایت توانستند معاهده مودت ایران و روسیه شورایی را به امضا برسانند. در داخل شوروی، رهبران انقلاب واقع بین‌تر شده و فهمیده بودند که هنوز زمینه برای انقلاب سرخ جهانی آماده نیست. بازسازی اقتصاد روسیه تحت برنامه‌ای با عنوان نپ (New Economic Policy) در دستور کار قرار گرفت و در این راه، آنان دست نیاز به سوی انگلستان دراز کردند که آن زمان صنعتی‌ترین دولت کره زمین بود. گفته می‌شود هفت روز پس از حضور ارتش سرخ در گیلان، ۵ خرداد ۱۲۹۹ ه. ش، تروتسکی (کمیسر جنگ شوروی) به راسکولنیکوف دستور داد: «با اقدامات خودتان باید به انگلیسی‌ها بفهمانید که میل نداریم در کشورهای خاور، بر ضد ایشان اقدام نماییم. (به نقل از مقاله «جنبش جنگل در پرتو کشمکش قدرت‌های بزرگ» نوشته عباس پناهی و امیر مهرنیا، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و چهارم، ص ۲۲۳) در عین حال روس‌ها، چهره‌های معتدل‌تری را به گیلان گسیل داشتند؛ حیدر خان عموآغلی که هنوز اعتباری از مبارزات مشروطه طلبی خود داشت، عازم گیلان شد تا به احیای جمهوری انقلابی بپردازد. اما دو اتفاق رخ داده بود؛ اندیشه‌های سوسیالیستی اعتبار و جذابیت خود را از دست داده بود و میرزا کوچک هم اعتماد خود را به رفقای سابق.

مذاکره چند باره حیدرخان و روتشتاین، وزیر مختار روسیه در تهران، با میرزا در نهایت سودی نبخشید. اینان در حال مذاکره بودند و سردار سپه (رضا خان میرپنج) هر روز بر قدرت خود می‌افزود. سرسختی میرزا و عدم موافقت

پیشین‌اش با مصادره املاک خصوصی از سویی و شعارهای جذاب دولت کودتا از سوی دیگر، احتمالاً انقلابیون سرخ را به این نتیجه رساند که میرزا نماینده فئودال‌های سنت‌گرا و رضاخان نماینده بورژوازی ملی است و در رسیدن به مرحله‌ی نهایی انقلاب، بورژوازی ملی بر فئودالیسم سنت‌گرا رجحان دارد؛ اگر هم این نبود، عملاً چنین اتفاقی افتاد. روس‌ها پس از پیشنهاد تسلیم به میرزا که با واکنش دندان شکن او مواجه شد، خاک گیلان را به بهانه «حل امور داخلی به دست دولت» ترک کردند.

کمی بعد، ارتشی به نسبت منظم، راهی گیلان شد تا «یاغیان بولشویک»^{۱۹} را درهم شکنند. کمی مقاومت و در نهایت شکست سنگین جنگلی‌ها، برگ آخر داستان پر آب چشم جنگل بود. بسیاری از یاران میرزا دستگیر یا کشته شدند یا تحت تعقیب قرار گرفتند. میرزا هنوز اعتباری داشت اما به دلایل گوناگون دیگر یارای سازمان‌دهی نداشت. می‌خواست خود را به خلخال برساند چرا که در آنجا کورسوی امیدی برای امکان سازمان‌دهی مجدد برایش وجود داشت. آذر ماه ۱۳۰۰ ه. ش بود که با تنها بازمانده، دوست و همراهش، گائوک با نام مستعار هوشنگ (که آلمانی بود)، مسیر سرد و پر برفی را پیاده از کوه‌های تالش به سمت خلخال طی کردند که در راه اسیر کولاک شدند و هر دو نفر بر اثر شدت سرما جان خود را از دست دادند. چند روز بعد سرش را بریده و خالو قربان، که خود از یاران پیشین میرزا بود، سر میرزا را برای رضا خان برد. (سردار جنگل میرزا کوچک خان، ابرهیم فخرایی، چاپ پنجم، ۱۳۵۴، صص ۳۸۸ تا ۳۹۱) مرگ میرزا کوچک خان به منزله پایان کار نهضت جنگل بود. نهضتی که گویی برآمده از دغدغه و درد وطن بود، از سویی خسته از استعمار دولت‌هایی چون روسیه و انگلستان که سلطه آشکاری بر فضای سیاسی کشور داشتند و از سوی دیگر برافروخته از ظلم استبداد نظام حاکم، خوانین محلی، زمین‌داران و تجار بزرگ. حیات نهضت در ظاهر شش سال بیشتر نپایید (۱۲۹۴ تا ۱۳۰۰ ه. ش) و فراز و فرودهای فراوانی را تجربه کرد، اما در عمل برگی مهم از مبارزات تاریخی مردم ایران برای تجربه استقلال و آزادی و مقابله با دخالت دولت‌های بیگانه و بی‌تدبیری و فساد دولتمردان و صاحبان قدرت و ثروت داخل کشور بود. التزام میرزا کوچک خان جنگلی به اخلاقیات در مواجهه‌ی او با اسرا، یارانی که او را ترک کردند و سربازان ایرانی که مقابل آن‌ها می‌جنگید و در عین حال استقامت او برای نپذیرفتن شرط‌ها و وعده‌هایی که از طرف انگلستان و روسیه مقابل او و نهضت گذاشته می‌شد، حاوی نکات قابل تأمل، جالب توجه و عبرت‌برانگیز است که آشنایی عمیق‌تر و جدی‌تر با دستاوردها و کمبودهای این نهضت را در کنار سایر برگ‌های تاریخ معاصر ایران طلب می‌کند.

لازم به ذکر است که منبع اصلی مورد استفاده در نگارش متن فوق، مقاله علی نیلی در ماهنامه سیاسی فرهنگی نسیم بیداری، شماره ۴۹ (تیرماه ۱۳۹۳) بوده که عنوان آن، «میرزا یونس بر سر قلاب انقلابیون قلابی»، صفحات ۴۴ تا ۵۰ می‌باشد. این شماره از ماهنامه

^{۱۹} این اصطلاحی بود که در اواخر حیات نهضت، به میرزا و یارانش اطلاق می‌شد.

نسیم بیداری بخشی ویژه جهت مرور بر نهضت جنگل و علل ناکامی آن دارد. متن پیش روی شما با تصرف و تلخیص از منبع ذکر شده تهیه گردیده است. موارد موجود در پاورقی برای روشن شدن برخی مطالب اضافه شده و در اغلب مواردی که به جز مقاله یاد شده، منبع دیگری مورد استفاده قرار گرفته در پرانتز روبروی همان مطلب ذکر شده است.